

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۲ در مسیر والدگری

مدرس: سرکار خانم نیلچی زاده

امروز سومین روز از ایام البیض در ماه رجب است. ان شاء الله امروز دعای خاص ما ظهور آقایمان بقیة الله الاعظم (عج) باشد و این توفیق را داشته باشیم که جزء دعاکنندگان حضرت باشیم. هر کس دعاکننده بر امام زمان باشد، ایشان ویژه او دعا خواهد کرد. در مکیال المکارم روایت است که هر کس برای ظهور حضرت دعا کند، نود اثر ویژه در زندگی اش پدید می آید که یکی از آنها دعای خاص امام زمان در زندگی اوست. به ما گفته اند: «اگر می خواهید خداوند ظهور حضرت را ﴿كَلِمَةُ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ (نحل، ۷۷) قرار دهد خدا را به حق عمه جانشان حضرت زینب قسم دهیم. قسم دادن به حق کسی که در نهایت صبر شاکرانه و شکورانه است؛ انسانی که به همه عالم مدیریت بحران را آموختند، در شرایطی که حتی شنیدن یا تصورش می تواند جانها را به لب برساند. عرض تسلیت محضر حضرت بقیة الله اعظم داریم که ایشان بزرگترین مصیبت کربلا را اسارت عمه عزیزشان بیان فرمودند.

فرق بین بچه لوس و بچه عزیز

در چند جلسه پیش فرق این دو را عرض کردیم. عزیز کردن فرزند و دادن عزت نفس و کرامت به فرزندان یک ضرورت والدگری است و سرمایه گذاری برای آنهاست. به جای اعتماد به نفس خیلی وقتها امکان دارد خطا پذیری های زیادی به همراه داشته باشد؛ اما اگر دقت نکنیم و فوت اصلی کوزه گری را بلد نباشیم، به جای اینکه بچه را عزیز کنیم، او را لوس بار می آوریم.

شاخصه اصلی بین بچه لوس و عزیز این است که بچه های لوس، پرتوقع و طلبکارند و اگر کسی حتی بزرگتر از خودشان و خانواده به آنها خیر و برکتی برساند، نه زبان تشکر و قدردانی دارند نه خودشان را وامدار آن محبت می دانند تا جبران کنند و طلبکار بقیه اش هم هستند. در صورتی که افراد با کرامت نفس در مقابل کوچکترین محبتی، زبان و دلشان شکرگزار است؛ لوسها کفورند و

عزیزها شکور. برای اینکه بچه‌هایمان آدم‌های با عزت نفسی بار بیایند، باید به آن‌ها یاد بدهیم که قدر نعمت‌ها و محبت‌ها را بدانند و این رفتار را از ما ببینند نه اینکه فقط بشنوند، چندین برابر ببینند. در مقابل هر محبت و لطفی و هر آنچه که از دیگران به ما می‌رسد، فعل و قول ما چیزی جز تشکر نیست و حتی در قبال آدم‌هایی که در حق ما بدی می‌کنند ما خوبی‌هایشان را بیان کنیم. این روحیه شکرگزاری و سپاس‌گزاری انسان‌ها را وارد حیطه کرامت می‌کند و آن‌ها را در وادی ایمان رشد می‌دهد. **(إِنَّمَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)** (انسان، ۳) انسان‌های شاکر در دنیا و آخرت بسیار خوشبخت هستند و هرچه بیشتر با خدا انس داشته باشند توفیقشان بیشتر می‌شود.

بچه‌های لوس وقتی کار بدی می‌کنند یا حرف بدی می‌زنند، تنبیه مناسب سن و کارشان را دریافت نمی‌کنند و رفتار بدشان نادیده گرفته می‌شود. می‌گویند: «حالا بچه است! اشکالی ندارد!» تقبیح قبیح برایشان رخ نمی‌دهد؛ به همین علت رفتارهایشان را خوب تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر بچه‌های لوس موقع کارهای زشت باز هم تشویق و قربان صدقه دریافت می‌کنند و این بسیار موجب تخریب فرزند است. با این ویژگی آن معصومیتی که خداوند به فرزند داده است، کاملاً تخریب می‌شود. در حالی که فرزندان عزیزکرده، بچه‌هایی هستند که وقتی رفتار اشتباهی می‌کنند، به‌جا، به‌اندازه و به‌موقع تنبیه می‌شوند و این خیلی مهم است. بچه‌های عزیز موقع رفتار بد تنبیه مناسب دریافت می‌کنند؛ ولی آموخته‌اند که رفتار اشتباهشان را می‌توانند جبران کنند؛ یعنی طرد نمی‌شوند. حتی اگر با آن‌ها قهر شود، به آن‌ها یاد داده می‌شود که من از رفتار تو ناراحتم؛ ولی تحت هر شرایطی تو را دوست دارم. یعنی ارزش ذاتی رفتار زیر سوال می‌رود اما ارزش ذاتی بچه هیچ‌وقت زیر سؤال نمی‌رود تا او یاد بگیرد چه کاری خوب است، چه کاری بد. چه حرفی خوب است چه حرفی بد. ان شاءالله در بحث‌های آینده شیوه‌های تنبیه کودکان را با هم مرور می‌کنیم.

بچه‌های لوس معتقدند: «من خوبم.» چرا؟ چون موهایم زیباست. زیرا چشمانم قشنگ است. چون پدرم فلان آدم است و چیزهایی که هیچ‌کدام ارزش ذاتی ندارد. اگر این بچه هر غلطی انجام بدهد، حتماً درست است؛ چون مادرش هم تأیید کرده که هر کاری انجام بدهد درست است. برای اینکه فرزندان لوس نشوند رعایت دو نکته الزامی است:

۱- تنبیه کردن به‌موقع، به‌جا و به‌اندازه را یاد بگیرید؛

۲- شکرگزاری را به فرزندان یاد بدهید.

این دو مورد کمک می‌کند بچه‌هایمان عزیز شوند و یادتان باشد عزت یک مهارت و یک سرمایه بزرگ و یک فرصت ویژه برای رشد هویتی است. ﴿وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَاللِّمَّةُ﴾ (منافقین، ۸) همه عزت برای حضرت حق است و خود او فرموده که من این عزت را به چه کسانی می‌دهم. فقط پیغمبر و مؤمنین عزت ناب دارند و بقیه می‌توانند عزت‌های کاذب داشته باشند. نکته جالب این است که مدار نور و توحید، عزت را فوق‌العاده بالا می‌برد. شما این موضوع را در مورد شهید محسن حججی و شهید سلیمانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما) دیدید و بدبختی و خواری را در افرادی مثل بنی صدر و منافقین می‌بینید که در آخر مجبور می‌شوند با هویت زنانه از ایران بروند. برای همین است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَالْكَفَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (منافقین، ۸) منافقان و آنان که دلشان با دشمنان است هیچ‌وقت نمی‌فهمند عزت ناب و حقیقی را کجا پیدا کنند. بنابراین یکی از مهارت‌های توحیدی والدگری، ایجاد عزت نفس و ارتقای آن در فرزندان است.

درون‌گرایی و برون‌گرایی فرزندان

ما در این حیطه دو بحث داریم:

۱- درون‌گرایی و برون‌گرایی ویژگی شخصیت است و یک بخش قابل توجهی از آن ژنتیکی و ذاتیست؛ یعنی دست ما نیست. اما فرق ژنتیکی بودن این موضوع با ژنتیک رنگ چشم و پوست در این است که ما می‌توانیم مهارت‌هایی را به هویت اصلی ذاتی خود اضافه کنیم؛ یعنی یک انسان درون‌گرا می‌تواند برون‌گرایی یاد بگیرد و برعکس. کار اصلی در این حیطه تشخیص درون‌گرایی یا برون‌گرایی‌مان است. این کار هم درباره ویژگی‌های شخصیتی ما مؤثر است و هم در مورد تعاملمان با همسر و فرزندانمان؛

۲- نوع تعاملمان به‌گونه‌ای باشد که ویژگی شخصیتی ما تکمیل شود؛ یعنی هر شخصیت درون‌گرایی یک رخ پنهان برون‌گرایی دارد و هر شخصیت برون‌گرایی یک رخ پنهان درون‌گرایی. پس می‌توان آن بعد پنهان شخصیت خود را رشد داد و با یک‌سری از مهارت‌ها تقویت کرد.

اگر هر کسی که درون گراست برون گرایی یاد نگیرد، در بعضی از رشدهای هویتی اش دچار مشکل می‌شود و هر کسی که برون گراست، اگر درون گرایی یاد نگیرد، دچار مشکل خواهد شد. در رشد شخصیتی در درجهٔ اول، ما نیاز به آموختن این مهارت داریم. در درجهٔ دوم، در مورد فرزندانمان تشخیص بدهیم که کدام درون گرا و کدام برون گرا هستند.

ممکن است همسرمان در حیطة درون گرایی و برون گرایی با ما متفاوت باشد. ممکن است خانم یک آدم ساکت و کم حرف باشد؛ اما شوهرش پر جنب و جوش و پر انرژی باشد. هر اندازه به روحیات فرزندان آشنا باشید قدرتان برای رشد آنها بیشتر خواهد بود. مادری که خودش درون گراست با فرزندان برون گرا در بعضی از موارد دچار چالش است و مادری که خودش برون گراست و بچه درون گرا هم همین‌طور. ما معمولاً با تیپ شخصیتی متفاوت از خودمان چالش‌هایی داریم که اگر به این چالش‌ها دقت نکنیم، خدای نکرده یا خودمان یا طرف مقابلمان را دچار سرزنش و سرکوب می‌کنیم؛ یا مانع رشد مناسب، حقیقی و ناب طرف مقابلمان می‌شویم. به همین نسبت در مورد همسرمان هم ممکن است دچار چنین قصه و غصه‌ای شویم.

در انتخاب همسر هم این بحث مطرح است. اگر کسی در درجهٔ شدید درون گرایی یا برون گرایی باشد، نمی‌تواند خیلی راحت با یک فردی که به شدت درون گرا یا برون گراست؛ ولی در جهت مقابل، زندگی خوبی را سامان بدهد. مگر اینکه مهارت‌افزایی زیادی انجام گیرد.

به طور طبیعی برون گراها و درون گراها همدیگر را جذب و تکمیل می‌کنند؛ یعنی آدم درون گرا دوست دارد همسرش برون گرا باشد و برعکس. مهم این است که هر دو یاد بگیرند که به خواسته‌ها و نیازهای همدیگر احترام بگذارند.

چند نکته راجع به درون گرایی و برون گرایی

افراد درون گرا مثل یک کوه یخ هستند. چندین برابرشان درون خودشان است و شما از عمق شخصیت، احساسات، رنج‌ها و افکارشان بی‌خبرید. این افراد خیلی حرف دارند ولی نمی‌گویند چون انگیزه و دلیل ندارند. خیلی باید با کسی صمیمی باشند و احساس راحتی کنند تا بتوانند حرف دلشان را به او بگویند. از ارتباط با افرادی که ذره‌ای در کلامشان توهین و تمسخر باشد، بیزار هستند

و فرار می‌کنند. به همین دلیل حرف‌هایشان را نمی‌گویند. این افراد آدم‌های دانشمند و مخترع، نویسنده، متفکر و... اند؛ چون حرف‌های زیادی دارند و به‌جای اینکه حرف بزنند فکر می‌کنند؛ اما اگر از خودشان مراقبت نکنند، دچار انزوا طلبی و آسیب می‌شوند.

اما افراد برون‌گرا حتی هم‌زمان با اینکه فکر می‌کنند یا قبل از فکر کردن حرف می‌زنند. خیلی راحت در هر جمعی احساساتشان را بیان می‌کنند. اگر از کسی آزرده باشند، خیلی راحت حرف خود را می‌گویند. اگر فکر خاصی داشته باشند، راحت به اشتراک می‌گذارند. معمولاً درصد قابل توجهی از افرادی که در صفحات اینستاگرام لایو می‌گذارند، برون‌گرا هستند. یا برون‌گرایی ذاتی دارند یا مهارتش را آموخته‌اند. نکتهٔ عجیب این است که یک درصدی از کسانی که در فضای مجازی عکس و استوری می‌گذارند، اتفاقاً درون‌گراهای بسیار حاد هستند و معمولاً فالوورها درون‌گرایی‌شان قوی‌تر است. اگر کسی را دیدید که در صفحه خودش خیلی فعال نیست؛ اما در دنبال کردن، فالو، جدیست؛ درون‌گراست.

باید ببینیم به‌عنوان یک مادر در حیطة والدگری در مورد درون‌گرایی و برون‌گرایی فرزندمان چه باید بکنیم؟

۱- اولین و مهم‌ترین اصل این است که باورمان بشود بچه‌های ما، خود ما هستند؛ ولی خود ما نیستند. بیشترین شباهت را به شخص مادر و پدر دارند؛ اما نه پدرند و نه مادر. یعنی شبیه هر دو هستند؛ اما عین هیچ‌کدام نیستند. همان‌طوری که هیچ انسانی در این عالم تکرارپذیر نیست. به قول آقای عباسی ولدی: «بچه‌های ما من دیگر ما هستند.»

۲- اصل بعدی این است که ما حق نداریم نامناسب با فرزندانمان برخورد کنیم به‌این‌دلیل که تیپ شخصیتیشان درون‌گرا یا برون‌گرا یا ضد ما یا متفاوت با ماست. گاهی ممکن است شما و همسرتان برون‌گرا باشید؛ ولی فرزندتان درون‌گرا باشد. در روایت آمده است مردی خدمت پیامبر اکرم(ص) آمد و عرض کرد: «من و همسر من سفیدپوست هستیم. همسر من اهل پاکدامنی است؛ ولی فرزند ما سیاه‌پوست است. این چطور می‌شود؟» حضرت فرمود: «العَرِشُ حَسَّاسٌ.» زن ریشهٔ هر فرد را به‌گونه‌ای آشکار می‌کند. حضرت می‌فرماید: «ژن امری است که دسیسه می‌کند.» یعنی چیزی که شما نمی‌شناسید. در ده نسل قبل از شما فردی بوده که پوستش سیاه بوده و این در فرزند شما آشکار

شده است. همان هندسه ژنتیک. به همین دلیل در قدیم اصالت خانوادگی بسیار مهم بود و شجره‌نامه افراد را می‌دیدند و به آن دقت می‌کردند.

یکی از شرایط ازدواج اصالت‌های خانوادگی است؛ یعنی من بدانم که پدرِ پدرِ بزرگ و... این فرد چه کسی بوده و ویژگی‌های شخصیتی و هویتی این فرد را بشناسم تا فرزندان پاک و عفیفی در این عالم شکل بگیرند. روایت داریم: «تَخَيَّرُوا لِنُطْفَتِكُمْ فَإِنَّ الْعِرْقَ حَسَّاسٌ» (برای نطفه‌های خودتان بهترین مکان‌ها را انتخاب کنید). به همین دلیل است که قرآن وجود زن را به‌عنوان کشتزار یاد می‌کند: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾ (بقره، ۲۲۳) همان‌طور که زمین تمام دارایی‌های خود را به آن بذری می‌دهد که در آن کاشته می‌شود. در نطفه‌ای که از مرد وارد هویت زن می‌شود هم همین‌طور است؛ علاوه بر ایجاد نطفه، بحث نه ماه بارداری است که یک زن تمام فکر، احساسات، حالات روحی‌اش را هم به فرزند اعطا می‌کند که در هویت و ویژگی‌های آن فرزند مؤثر است و از این جهت به حَرث تشبیه شده.

با لحاظ این ویژگی‌ها مامان‌ها با فرزند دچار مشکل می‌شوند که بیشتر شبیه شوهرشان است. مادرها اگر در ابعادی که می‌پسندند، فرزند شبیه خودشان باشد، آن بچه را بیشتر قبول دارند و خیلی بیشتر تأییدش می‌کنند. اما اگر ویژگی در فرزندشان همان ویژگی همسرشان باشد، آن را نمی‌پسندند. احساسشان این است که فرزندشان دچار ایراد است و او را تأیید نمی‌کنند.

حالا بعضی‌ها فویبای جمعیت دارند. اصلاً می‌ترسند. یک حالت هراس پنهان قلبی دارند. نسبت به جاهای شلوغ که جمعیت زیادی آنجاست یا آدم‌های غریبه‌اند و معمولاً سعی می‌کنند از این فضاها گریز داشته باشند. گاهی امکان دارد فرزند شما دقیقاً این ویژگی را داشته باشد. این جزء ویژگی‌های هویتی‌اش است. اگر خوب نگاه کنید، هر ایرادی که ما از فرزندمان می‌گیریم از ایرادهای فرزندمان نیست مگر اینکه در شما یا همسران وجود دارد. گاهی شدت‌ش در شما و همسران بیشتر است گاهی در فرزندمان بیشتر است. مهم این است که باور کنیم هر یک از این خصوصیت‌ها، ویژگی‌های خوب و منفی با خودشان دارند؛ یعنی آن فرزند که مثلاً از آدم‌های ناشناس گریزان هست، ریسک‌پذیری و خطاپذیری‌اش کمتر است. اما آن فرزند که در حقیقت خیلی سریع‌تر با همه اُخت می‌شود، طبیعتاً قابلیت و قدرت ارتباط عمیق‌تر با دیگران را، به طور خاص، دارد. ارتباط

جدی‌تر گرفتن از این جهت خیلی مهم است که شخص جنگ خاموش یا جنگ آشکار نداشته باشد. خیلی وقت‌ها من از مادر و پدرها، به‌طور ویژه، درخواست می‌کنم که حتماً دربارهٔ ویژگی‌های فرزندشان وارد قضاوت نشوند؛ به خصوص با فرزندی که دارای ویژگی‌هایی است که شما نمی‌پسندید. یکی از بحث‌های جدی تربیتی و اخلاقی این است که دربارهٔ دیگران بدی نگوئیم و بدی نبینیم. در عرف رایج به آن قضاوت‌نکردن می‌گویند. ما معمولاً دربارهٔ فرزندانمان قضاوت می‌کنیم و می‌گوئیم: «وای! این که تنبل است.» فرزند من روحیهٔ بلغمی دارد ولی من خودم صفاوی‌ام یا دم هستم. خوب طبیعی است کودکی که بلغمی است، کندتر از بقیهٔ بچه‌هاست پس زمان بیشتری را برایش بگذارید. اگر فرزند شما پوستش خیلی سفید است و هیکل پُری هم دارد، طبع بلغم به او غلبه کرده است. حالا می‌شود طبعش را به سمت دم بُرد، به سمت فعالیت بیشتر برد؛ ولی شما حق ندارید با این بچه بجنگید و بعد هم برچسب تنبل به او بزنید و بگوئید: «وای این تنبل هنوز آماده نشده!» کافی است شما این حرف را یک‌بار بزنید؛ وقتی که یک والد یا مادر، لقب نامناسبی را می‌دهد یا یک حرف نامناسبی می‌زند، ده برابر بیشتر از اینکه دیگران به او بگویند، روی فرزند اثر می‌گذارد؛ چون رگ و ریشهٔ این فرزند با مادر است.

گفتیم وقتی نوزادی به دنیا می‌آید، بندناف ظاهریش پاره می‌شود اما یک بندناف نامرئی ایجاد می‌شود. بچه‌ها تا خود قیامت با مادرها بند ناف دارند؛ ولی بند نافشان نامرئی است. خدا می‌خواهد بگوید روز قیامت چه روزی است، می‌فرماید: «روزی است که بچه‌ها از مادرهایشان فرار می‌کنند.» ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ روزی که فرزند از مادر فرار کند و مادر فرزندش را رها کند، روز قیامت است؛ یعنی آن روز دیگر قصه‌ها متفاوت شده، زمین عوض شده، زمان عوض شده و اصلاً همه‌چیز عوض شده است.

قانون و قاعدهٔ ما این است که در نوع تلقیمان به بچه‌ها مراقبت کنیم. به‌واسطهٔ آن ویژگی‌هایی که ما نمی‌پسندیم، فرزندانمان را مارک یا برچسب نزنیم. به آن طفلی که گفتیم بلغمی است، نگوئیم: «تنبل!» و به آن بچه‌ای که صفاوی است، نگوئیم: «بیش فعال». معمولاً به کودکی که خیلی پر جنب و جوش است بیش فعال می‌گوئیم. در صورتی که بچه بیش فعال بچه‌ای است که معمولاً تمرکز ندارد. یعنی فقط به یک بچه شلوغ و پرسر و صدا نمی‌گویند. لازم است این قدرت و قابلیت

به طور ویژه وجود داشته باشد که لقب ندهیم و برچسب نزنیم. فرزندى که دچار فعاليت زياد هست، بايد ببينم در فعاليت زيادش چه روشى را انجام بدهيم که آن روش بتواند کمک کند. نوع برخورد و تعامل فرزندمان خوب شود. بايد فرصت ويژه‌اى را برايش فراهم کرده باشيم.

آنچه ما در دوره کودکى داريم و در رواياتمان تاکيد شده، رفتارى است که ما اصطلاحاً به آن شيطنت و بازيگوشى مى‌گوييم. بازيگوشى‌هاى فرزند در دوره کودکى‌اش نشانه عاقلى‌اش در بزرگسالى است؛ يعنى فرزندى که امروز به او لقب بيش فعال مى‌دهند؛ خيلى وقت‌ها اگر مطابق با استانداردهاى علمى و دقيق نباشد برچسب‌هاى ويژه هست. حتى بچه‌اى که واقعاً بيش فعال است، ما اجازه نداريم اين عنوان را برايش به کار ببريم؛ چون نقش پذيرى پيدا مى‌کند؛ يعنى بچه باور مى‌کند که مثلاً من بيش فعالم. يک عيبى دارم. يک اشکالى دارم و بعد رفتارهاى غلطش را هم بر اساس همان تعريف مى‌کند و به خودش مجوز انجام رفتارهاى غلط را مى‌دهد. در اين حيطه مهم است که من در حقيقت آن برخورد خاص ذکر شده را داشته باشم. القا نکردن لقب در همه جا کاربرد دارد مثل فرزندى که در نوع برخورد و تعاملش با ديگران کمتر با بچه‌هاى ديگر مى‌جوشد.

در سؤال‌هاى امروز، اول وقت قبل از شروع کلاس، يکى از مادرها نوشته بودند: «سه تا فرزند داريم. دخترم خيلى کم حرف است. با بقيه کم صحبت مى‌کند و اين خودش ايجاد مشکل مى‌کند؛ چون ديگران اعتراض مى‌کنند. گرچه همه فرزندانم اين حالت را دارند.» تلقى اين است که اين پدر و مادر يا هر دو يا يکى‌شان خيلى جدى درون‌گراست و اين فرزند هم خب ژن پدر و مادر را دارد. ولى اينکه ديگران به شما مى‌گويند که چرا فرزندان حرف نمى‌زند، حرف آن‌ها بى‌ربط است. اما اينکه شما بتوانيد به فرزند درون‌گرا، برون‌گرایی ياد بدهيد، ضرورت است. اين ضرورى است که هر فرزند درون‌گرایی، برون‌گرایی را ياد بگيرد و هر فرزند برون‌گرایی هم درون‌گرایی را ياد بگيرد.

آموزش مهارت برون‌گرایی و درون‌گرایی به فرزندان

مرحله اول اين است که ما با خودمان کنار بياييم؛ يعنى در حيطه تعامل مادرانه خودمان رفتارى را انجام ندهيم که فرزندمان اصلاً از هويت خودش بيزار باشد و بدش بياييد. بارها ديده‌ام بچه‌هاى کوچک مى‌گويند: «آره! من شيطونم!» مى‌گويم: «کى گفته که تو شيطونى؟» مى‌گويد که مادرم مى‌گويد. پدرم مى‌گويد يا مثلاً مادرجون مى‌گويد. معمولاً اثر حرف مادر خيلى عميق‌تر و شديدتر

است مثلاً بچه‌ای که می‌گوید: «مامانم گفته است که من بچه‌ی لوسی‌ام یا من بچه‌ی بی‌حوصله‌ای هستم یا من بچه‌ی بی‌نظمی‌ام؛ یعنی آن برچسب‌هایی را که خانواده و والدین و مادر، علی‌الخصوص، زده‌اند برای این بچه باورپذیری و نقش‌پذیری ایجاد می‌کند. وقتی ما نقش منفی را به فرزندان یاد می‌دهیم، این فوق‌العاده جنایت بزرگی است.

من گمانم بر این است که قصه‌ی ادیسون را برای شما خوبان گفته‌ام و احیاناً حضور ذهن دارید. شاید بعضی از دوستان اتوبیوگرافی، زندگی‌نامه خودنگاشته، ادیسون را خوانده باشند یا فیلم سینمایی او را دیده باشند. ادیسون از دوره‌ی کودکی‌اش در مدرسه می‌گوید: «یک روز از اولیای مدرسه به من یک نامه دادند که در یک پاکت در بسته بود. گفتند که این را به مادرت بده. آن را به مادرم دادم. به مادرم بعد از خواندن نامه گفتم که چه نوشته است؟ گفت که نوشته ادیسون بچه‌ی بسیار باهوشی است و ما در مدرسه دیگر نمی‌توانیم چیزی به او یاد بدهیم. شما در خانه سعی کنید که توانمندی‌های او را بیشتر کنید و به او آموزش دهید.» ادیسون می‌گوید که مادرم این را خواند و تمام شد و سال‌های بعد شاید دوره‌ی میان‌سال‌ی‌اش هم گذشته بود؛ یک روز در خانه‌ی والدینی‌اش داشت قدم می‌زد. در یک گوشه‌ی حیاط در میان دیوار یک کاغذی را دید که در چین دیوار فرو کرده‌اند. آن را در آورده و بازش کرد. دیده بود که در کاغذ عنوان مدرسه‌اش است و نامه خطاب به مادرش است. تازه یادش می‌افتد که این نامه‌ی است که مادرش آن را خوانده بود. نامه را شروع به خواندن کرد و هرچه می‌خواند بیشتر باورش می‌شد که مادر عزیز و عظیم و بزرگواری داشته که از دستش داده است. متوجه شد آنچه در نامه نوشته بودند، دقیقاً برعکس آن چیزی بود که مادرش به او گفته است. اینکه ادیسون بچه‌ی خنگی است. ما نمی‌توانیم چیزی به او یاد بدهیم. در مدرسه نمی‌تواند حضور داشته باشد و اجازه حضور ندارد و شما در خانه هر چقدر که می‌توانید خودتان به او مطلب یاد بدهید. مادرش به جای اینکه لقب خنگ و بی‌عرضه را به فرزندش بدهد، برعکس عمل کرده بود. دقیقاً بچه‌اش را به‌عنوان یک بچه‌ی باهوش یاد کرده بوده و این بچه با پشتکار و تلاش و اعتمادی که مادر به او داده بود، تبدیل می‌شود به فردی که تاریخ زندگی بشریت را عوض می‌کند؛ یعنی تمدن بشری را تبدیل می‌کند به یک تمدن خاص و متفاوت با اختراعاتی که دارد. یکی از اختراعاتش برق می‌شود. این مسئله قدرت و قابلیت یک مادر را نشان می‌دهد که از یک بچه‌ی خنگ، یک نابغه درست کند.

متأسفانه باید این طور بگوییم که مادرهایی که ناآگاهانه و خوب هویت انسانی و خلقت حضرت حق را نمی‌شناسند، قدرت‌های پنهانی خدا در وجود هر انسانی ولو انسان کاملاً معلول و ناتوان را نمی‌دانند، انسان‌های نابغه را متأسفانه تبدیل می‌کنند به یک انسان ذلیل، پست و بی‌دست و پا که در اولیات و بدیهیات زندگیشان هم می‌مانند. هنر والدگری هنر پیدا کردن آن ابعاد پنهان و قابلیت‌های پنهانی است که خداوند در وجود هر انسانی قرار داده است.

چگونه می‌توانیم مهارت برون‌گرایی را به یک بچه درون‌گرا بیاموزیم؟ لطفاً به اصطلاحاتی که به کار می‌برم دقت کنید. عرض نمی‌کنم که چگونه یک فرزند درون‌گرا را برون‌گرا کنیم یا یک فرزند برون‌گرا را درون‌گرا. این جنایت است. شما حق نداری از این موجود یک موجود دیگر ایجاد کنی؛ اما می‌توانی این موجود مبارک را که خداوند با یک‌سری سرمایه‌های ملکی و ملکوتی در این عالم آورده، ویژگی‌هایش را تکمیل کنی و مهارت‌هایی را به او یاد بدهی تا با قدرت و قابلیت ویژه در این اصل هویتی‌اش، بتواند زندگی خوب‌تر و شیرین‌تری داشته باشد.

...ابتدا از **بچه‌های درون‌گرا** شروع می‌کنیم: یک بچه درون‌گرا از بازی‌های تک‌نفره بیشتر لذت می‌برد. از افراد ناشناس هم فاصله می‌گیرد. خیلی دیر انس می‌گیرد و بیشتر به مادر می‌چسبد. بنابراین فرزندی که به مادر می‌چسبد، مدام با اعتراض مادر روبه‌روست. مادر می‌گوید: «چرا به من می‌چسبی؟! برو اونور.» باید این را کاملاً بپذیرید، بپسندید، تقویتش کنید و بعد به همان تناسب به او آموزش دهید تا بتواند از بازی با بچه‌های دیگر هم لذت ببرد. راه چاره‌اش چیست؟ من به فرزندی که درون‌گراست بیاموزم با یک نفر دوست شود. دقت کنید! مثلاً اگر این فرزند در یک فضایی برود که پنج تا ده دوست جدید هست، قطعاً کز می‌کند و یک گوشه می‌نشیند. باید با یک نفر دوست بشود؛ یعنی باید احساس امنیت کند. با یک دوست که می‌تواند همسایه باشد، آشنا باشد بتواند بازی دو نفره کند. پس در حیطة تفریحات و بازی‌ها باید این امکان را فراهم کنم که بچه من هم درون‌گرایی‌اش را بچشد، هم برون‌گرایی را یاد بگیرد. مثلاً بتواند نقاشی کند؛ چون برون‌گراها از نقاشی لذت می‌برند. فرزند من باید بتواند از مناظر طبیعی لذت ببرد بنابراین لازم است او را در فضاهای طبیعی دست ساخت خدا یا مصنوعی دست‌ساز ببرم. برایش این امکان را فراهم کنم که بتواند کتاب بخواند. اگر سنش پایین است، می‌تواند از کتاب‌های مصور یا اگر سنش بیشتر است، از

کتاب‌های متنی استفاده کند. اما در همان زمانی که این قدرت و قابلیت را به او آموزش می‌دهید، باید به او فرصت دهید تا بداند امکان انجام فعالیت مشترک با دوستان خوب، دوستی که می‌شناسد، هم وجود دارد. مثلاً با یک دوستش نقاشی کنند. با همدیگر کتاب بخوانند یا دنبال پروانه‌های پارک بدونند یا با همدیگر گل‌دان‌ها را مراقبت کنند؛ یعنی فعالیت‌های کوچک ولی مشترک در حیطة دوست‌داشتنی‌ها؛ از آن چیزهایی که فرزندان دوست دارد و خوب و مفید است و رشدش می‌دهد. با آن بچه‌هایی دوست شود که زمینه‌ها و علاقه‌های مشترک دارد. سپس کم‌کم این دایره را گسترش دهید؛ یعنی مثلاً در عرض یک مدت با یک نفر دوست است، بعد دو نفر بشوند. بعد سه نفر و سپس پنج نفر. ترجیحاً بیشترین شباهت را به همدیگر داشته باشند و بعد از آن وارد فعالیت‌های دسته‌جمعی شوند. در اینجا حیطة بازی‌درمانی خواهد داشت.

اما دربارهٔ فرزند برون‌گرا، لازم است بدانیم یک بچهٔ برون‌گرا همان اول دنبال هم‌بازی می‌گردد؛ یعنی اگر بتواند با بچه‌های هم‌سایه خیلی سریع دوست می‌شود یا در مدرسه با بچه‌های سال بالایی یا سال پایینی، با همه دوست می‌شود. با هرکسی که مثل خودش پر سروصدا و پرجنب‌وجوش باشد بیشتر اُنس می‌گیرد. اگر هیچ‌کس نباشد، معمولاً می‌گوید: «حوصله ندارم. حوصله‌ام سر رفت. یک جایی برویم. پس من چه کار باید کنم؟!» معمولاً از این بچه‌هایی هستند که مدام نق می‌زنند و می‌گویند بیا با من بازی کن؛ مادرهایی که می‌گویند از دست فرزندمان خسته‌ایم، برای این است که یک‌سره می‌گویند: «مامان! بیا با من بازی کن.» یک بخشی از این حرف، به علت تنهایی اوست. یعنی این بچه برون‌گراست. تنها هم هست. مهارت‌های درون‌گرایی هم یاد نگرفته است. کاملاً در حالت آزرده‌گی و رنجش است. احساسش این است که کسی دوستش ندارد. معمولاً وقتی خانه شلوغ نیست، فکر می‌کند کسی دوستش ندارد. معمولاً اگر مهمانی برود راحت بر نمی‌گردد؛ یعنی با کلی گریه و زاری برمی‌گردد. اگر خانه مادر بزرگ و پدر بزرگ‌ها برود یا جایی که بچهٔ کوچک داشته باشند، برگرداندن او به خانه بسیار دشوارتر است.

برای یک بچهٔ برون‌گرا چه کاری لازم است بکنیم؟ اگر خودمان برون‌گرا هستیم که مسئولیت خیلی آسان است؛ چون به ما شبیه است. می‌دانیم چه کار باید کنیم؛ اما اگر ما مادر درون‌گراتریم، یعنی درون‌گرایی در ما بیشتر است و پدر بچه به‌نوعی برون‌گرا بوده و فرزندمان اکنون برون‌گراست،

لازمه‌اش این است که ما خودمان ابتدا مهارت‌های برون‌گرایی را یاد بگیریم و ارزش قائل شویم. نگوئیم که نمی‌دانیم چرا این فرزندمان این‌گونه شده است؟ مدام دلش می‌خواهد برود بیرون، اصطلاحاً «دَدَری» است؟! بنابراین هر اندازه می‌توانید، اول ارزش‌گذاری مثبت روی انتخاب‌ها و دوست‌داشتنی‌هایش کنید؛ نه با عنوان بد یاد کنید، نه فکر کنید این‌ها ضد ارزش و نامناسب است. فکر کنید همان طور که گلبرگ گل نرگس با گلبرگ گل بنفشه فرق می‌کند، فرزندانمان هم، با هم فرق می‌کنند و نوع روحيات و ویژگی‌هایشان متفاوت است. هیچ‌گاه نخواهید فرزندانمان را طبق یک الگوی خاص که مثلاً مدل من هست، رشد دهید.

باید برای فرزندی که برون‌گراست، فرصت برون‌گرایی فراهم کنید؛ حتی اگر خودتان درون‌گرایید. فرزند برون‌گرا در خانواده‌ی پر جمعیت خیلی خوب رشد می‌کند. خیلی احساس شادی و شادابی دارد و اصلاً از اینکه دوروبرش شلوغ است یک دنیا شوق و ذوق دارد. صبح از خواب بیدار می‌شود، درحالی که سه‌چهار بچه در خانه هستند. مگر اینکه، خدای نکرده، مادر مهارت انصاف و عدالت بین فرزندان را بلد نباشد. در این حالت بچه‌ها به یکدیگر حسودی می‌کنند و گرنه فرزندان برون‌گرا معمولاً در جمع خانواده‌های شلوغ حال دلشان خوب است. همان‌طور در مهمانی‌ها و ارتباطات عاطفی، در مدرسه و در فضاهای شلوغ و پر جمعیت و پر تراکم یک حال دل بسیار خوب خواهند داشت.

در نتیجه اگر فرزند برون‌گرا دارید یا اگر خودتان برون‌گرایید یا همسرتان، شما در مسیر جهاد فرزندآوری موفق‌ترید؛ یعنی سرعت‌تان خیلی بیشتر می‌تواند باشد. چون از داشتن بچه‌ی زیاد لذت خیلی عمیق خواهید بُرد، لذتش را می‌چشید. مادرهای دیگر باید زحمت بکشند، رنج بکشند تا آن را بفهمند. درحالی که شما با سختی‌هایش راحت‌تر کنار می‌آیید و به همان تناسب هم از اینکه بچه‌ها با هم‌دیگر هستند بیشتر کیف می‌کنید؛ یعنی می‌توانید لذت ناب ببرید.

می‌خواهم داخل پرانتز عرض کنم که واقعاً جهاد فرزندآوری یک جهاد اختصاصی بانوان است و شاید بشود گفت که از بین تمام جهادها از جهاد علمی و جهاد تبیینی و جهادهای مختلفی که باید هم مردها، هم زنها در این دوره قبل از ظهور داشته باشند، جهاد فرزندآوری اختصاصی‌ترین جهاد زنانه است و در زمانه‌ی ما اولویت بی‌رقیب است. این را تأکید می‌کنم تا یک موقع روز قیامت کسی شکایت نکند که ما نشنیدیم. وقتی که حضرت آقا امسال کلمه‌ی دهشتناک را برای پایین‌بودن ظرفیت

جمعیت و فرزندآوری مطرح کردند، تعداد فرزند زیر سه چهار عدد برای خانم‌های مؤمن و اهل تقوا متصور نیست. باید بدانید که برای یاری امام زمان کم‌کاری می‌کنید. اگر قرار است همه کار هایتان را زمین بگذارید و هنر مادریتان را و مادر شدنتان را تقویت کنید، با تمام وجود موتور جت فکری، روحی، اخلاقی، علمی، اجتماعی، فرهنگی و جسمی روشن کنید. این قدر قدرت و قابلیت خودتان را بالا ببرید که تا ده بچه را خیلی راحت و شیرین بتوانید به دنیا بیاورید و مراقبتش کنید. شاید به نظرتان چیز عجیبی بیاید؛ اما خواهش می‌کنم مادر بزرگ‌ها و اطرافیان‌تان را نگاه کنید. مادر بزرگ‌هایی که ده فرزند دارند، معمولاً فرزندان شش به بعدشان بچه‌های فوق‌العاده‌ای هستند.

اگر می‌توانید بچه‌ای را نگه دارید، چه مجرد چه متأهل، حتماً این کار را بکنید؛ زیرا این کار همراهی کردن در امر جهاد است و پیش حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) فوق‌العاده ارزشمند است. بی‌منت هم این کار را کنید؛ یعنی این کارتان را نذر کنید. محافظت و نگهداری از بچه‌های کوچک جزء نذرهای فرهنگی است.

نوع تعامل و برخورد ما خیلی مهم است تا خانواده‌هایی که فرزندان کوچکی دارند، احساس ضعف نکنند. من معمولاً برای شرکت در کلاس‌های جدی می‌گویم اصلاً بچه با خودتان نیاورید؛ چون آن بچه اذیت می‌شود. شما هم از درس مطلبی متوجه نمی‌شوید؛ اما در کلاس‌های غیر رسمی اتفاقاً تأکید دارم که فرزندان‌تان را بیاورید؛ ولی اگر می‌توانید یک فضای مناسب ایجاد کنید مثل اینکه مربی گذاشته بشود که بچه‌ها در حالت آرامش قرار بگیرند. اگر علیرغم همه مراقبت‌ها باز بچه سروصدایی داشت، کسی حق ندارد به بچه یا مادر او نگاه تحقیر آمیز یا شماتت‌بار داشته باشد. صدای بچه‌ها مثل صدای پرنده‌های خوش صداست و صدایشان هیچ اشکالی ندارد. بنابراین شما بزرگ‌ترها با هم حرف نزنید! سروصدا در کلاس نداشته باشید! معمولاً حضور بچه‌ها، حضور ملائکه برای ماست. این را از چه جهت عرض کردم؟ از این جهت که گاهی اوقات در مهمانی‌ها یا جلسات یا مراودات حضور بچه‌های کوچک را مزاحم تلقی می‌کنند و مادری که هنوز آن فرهیختگی لازم را ندارد، احساس شرمندگی و ناراحتی می‌کند؛ یعنی فکر می‌کند وای! چرا مسجد رفتیم؟ چرا هیأت یا کلاس و جلسه رفتیم؟ من که خودم نمی‌توانم استفاده کنم، بچه‌ام هم مانع می‌شود تا دیگران استفاده کنند.

داخل پرائنز عرض کنیم که یک مادر باید این قدر مهارت داشته باشد که هزار و یک راه بلد باشد تا فرزندش ساکت و آرام در جمع حضور داشته باشد. لازم است حتماً چند مورد را همواره رعایت کند: ساعت خواب و بیداری کودک را مدیریت کند، خوراکی متناسب با مجلس به همراه داشته باشد، وسایل نقاشی و سرگرمی‌های بی سروصدا به همراه داشته باشد؛ ولی با وجود همه این مراقبت‌ها باز هم حدوداً ۱۰ درصد از بچه‌ها را واقعاً نمی‌شود کنترل کرد.

حضرت آقا می‌فرماید: «در زمینه مسائل خانواده به معنای واقعی کلمه باید تحول ایجاد کنیم؛ امروز خبرها و گزارش‌های متقن به ما می‌گویند که کشورمان به سرعت به سمت پیری پیش می‌رود، این خیلی خبر دهشتناک و بدی است. از جمله مواردی است که آثار آن در وقتی ظاهر خواهد شد که هیچ‌گونه علاجه‌ای برای آن متصور نیست، اینها را باید با تحول انجام داد.» این کلمه دهشتناک پدر جدّ و حشتناک است و تقریباً گمان و ادعای بنده است که باتوجه به اشراف نسبی ابر بیانان ایشان] در هیچ جای مباحث فرهنگی این کلمه را استفاده نکرده اند و تنها موردی است که استفاده کردند. با توجه به این بیان فرزندپروری نباید مانع فرزندآوری شود. افراد بسیاری می‌گویند: «بچه کم بیاوریم که بتوانیم بهتر تربیتشان کنیم.» این دروغ بسیار بسیار بزرگی است. در خانواده‌هایی که فرزندان کم‌ترند، معمولاً بچه‌ها بدتر تربیت می‌شوند زیرا درحیطه تربیت فرزندان از گروه هم‌سالان تربیت یاد می‌گیرند. از پدر و مادر به‌طور جدی در دوره نوجوانی و بعد از آن، مطلب جدی یاد نخواند گرفت. از این جهت خیلی مهم است که در نوع تعامل و برخورد‌هایمان این دقت را بکنیم. به قول فردوسی: «نشینند و زایند شیران نر.» ویژگی زنان برجسته را این‌طور اعلام می‌کند: «بانوانی که می‌توانند مردان ویژه‌ای به دنیا آورند؛ مثل حاج قاسم سلیمانی.» چنین مادری یک مادرگران‌قیمتی است که هم دعای ویژه امام زمان همراهش هست و هم درصد روح و روان و جسمش بیشتر است. هم عمر طولانی‌تری دارد. لذت بیشتری از تربیت و فرزندآوری بدست خواهند آورد. یادتان باشد که بخشی از تربیت فرزندانمان دست ما نیست ما یک علم و آگاهی و فطرت طبیعی مادرانه داریم که اگر آن را استفاده کنیم، امید است که حضرت حق مابقی‌اش را با ظرفیت‌های نابش جبران خواهد کرد. امیدواریم خداوند به همه ما توفیق تربیت صحیح و مناسب، تفکر، توکل و توسل ناب در مدار توحید الهی عنایت کند.

در بحث درون‌گرایی و برون‌گرایی ما باید برای فرزند برون‌گرا فرصتی فراهم کنیم که بیرون از خانه بتواند دوستان خوبی پیدا کند و گاهی به خانه بیاورد و با نظارت من مامان و پیش چشم من باشد. زیرا این‌ها بچه هستند و نیاز به نظارت دارند. ولی کلاً بیرون از خانه باید بدود. کلاً فرزندان که کم جنب و جوشند، مخصوصاً فرزندان که برون‌گرا هستند احتمال دارد که خدایی نکرده، وارد حالت افسردگی شود. کودکی که بازی و شلوغی نکند، مریض است. خانه‌هایی که الآن داریم لانه است و دورتادورش پر از وسایل. بچه‌ها از هر طرف می‌خواهند بدوند یا به وسایل می‌خورند یا مزاحم همسایه هستند و به‌طور جدی برای بازی دچار مشکل می‌شوند.

فرزندان برون‌گرا واقعاً ذله هستند. مثل این کلیپ‌هایی که گاهی می‌بینید بچه‌ای از درودیوار بالا و پایین می‌رود. آن‌ها نیاز به جنبش و تحرک دارند. پس به‌طور جدی محیط باز را فراهم کنید. حتی شده در کوچه و خیابانی که آلودگی هوا بیش از حد نباشد و از جهت تردد ماشین در امان باشد. از این چهار پایه‌های تاشو بردارید. کنار درختی بنشینید و به فرزندتان بگویید: «بیست دور این مسیر را جلوی چشم من تا آن درخت بدو و برگرد. اگر این مسیر را پیش خودم دویدی این خوراکی خوش مزه را با هم می‌خوریم.» لازم است کودکم تخلیه شود. ما فرزندمان را در خانه مثل یک کبوتر حبس کردیم. چطور از دیدن کبوتر در قفس، روحمان به‌دلیل لطافت‌مان آزرده می‌شود ولی از اینکه طفل را در خانه گذاشتیم ناراحت نمی‌شویم و تازه فکر می‌کنیم این فرزند ماست که نامیزان است.

علاوه‌براین موضوع گفتیم که بچه درون‌گرا را در طبیعت می‌بریم تا دنبال پروانه‌ها بدود. گپ و گفتی با او می‌زنیم. اینجا همان حالت همسو ولی اکتشافی بیشتر است؛ یعنی ممکن است طفلی با دیدن مورچه‌ها ساعت‌ها بنشیند و آن‌ها را نگاه کند و بگوید مامان بیا این‌ها را نگاه کن؛ اما یک آدم برون‌گرا ممکن است بزند آن مورچه را له کند. اگر شما درونگرا باشید، ممکن است جیغ بزنید و شروع کنید او را دعوا کردن. بگویید: «چرا این کار را کردی؟! اصلاً چرا دست زدی؟ این مورچه‌ها کثیفند!» ببین شما خرابش کردید!

رفتارتان باید این‌طور باشد که دستتان را پیش مورچه بگذارید و آرام بگویید: «نگاه کن! ببین مورچه چقدر قشنگ راه می‌رود. موجود زنده است.» یعنی شما باید کم کم مجابش کنید؛ چون او فکر می‌کند اگر انگشتش را روی مورچه فشار دهد، از زیر دستش فرار می‌کند یا اگر لهش کند، دوباره

مثل کارتونهایی که مورچه له می‌شود و بعد بلند می‌شود، دوباره باز می‌شود و حرکت می‌کند. یادتان باشد که کودکان قدرت تخیلشان خیلی قوی است. به علاوه اینکه در فضای انیمیشنی و بازی‌های کامپیوتری آن قدر ذهن تخیل گرایشان قوی می‌شود که بچه‌های برون‌گرا ریسک‌پذیرتر از قبل و خطرپذیریشان بیش از حد می‌شود و ایجاد التهاب و مشکل کند.

بنابراین اگر درون‌گرا هستید و فرزندتان برون‌گرا، فرصت تفریحات دسته‌جمعی به او بدهید یا فرصتی فراهم کنید که تجربه کند؛ مثلاً اگر پارکی، کوهی، تپه‌ای یا یک بلندی مصنوعی رفتید که فرزندتان دوست دارد، بالای یک سنگ لقی بایستد. او را جایی که خطرناک ولی ایمن باشد، ببرید و به او بگویید: «اگر اینجا بایستی، ممکن است یهو بیفتی!»

من معمولاً برای فرزندانی که برون‌گرا هستند برای اینکه خطر پذیریشان کم شود، مدل‌سازی و شبیه‌سازی می‌کنم. به‌طور مثال یادم هست ما در ساختمان چهارطبقه‌ای زندگی می‌کردیم که پله‌هایی بدون نرده داشت و بزرگ‌ترها هم از تردد در آن می‌ترسیدند چه برسد به خردسالان چهار یا پنج‌ساله‌ای که مثلاً می‌خواستند از طبقه سوم به چهارم بروند. خیلی خطرناک بود و هر لحظه ممکن بود پایشان لیز بخورد و بیفتند. من دیدم بزرگ‌ترها همه نگرانند و معمولاً ذهنیت‌ها همه منفی هست. مهارتی آموزش داده نمی‌شود و فقط تقبیح می‌شوند و می‌گویند: «آن قدر ندو! بالا پایین نرو! وایسا خودم می‌برمت!» بچه‌ها در مخالفت کردن هیجان بیشتری دارند. من دیدم نمی‌توانم به بچه‌ها یاد بدهم دو سه تا پرتقال برداشتم و به بچه‌ها گفتم: «من یک پرتقال از این بالا می‌اندازم تا بیاید پایین. ببین چه اتفاقی برایش می‌افتد.» وقتی دیدند این پرتقال‌ها سُرخورد و به‌علت اینکه نرده نداشت، روی پاگرد افتاد، حتی به پایین و پله‌های دیگر هم نرسید، من به آنها گفتم: «چون نرده نبود، این پرتقال‌ها تندتند قل خوردند و پایین رفتند. الآن می‌رویم پایین، می‌بینیم پرتقال‌ها چطور له شده‌اند؟! خدایی نکرده شما هم سُرم می‌خورید، می‌افتید و دست و پایتان آسیب می‌بیند.» آن‌ها یاد گرفتند از کنار دیوار بیایند. در واقع احتیاط عقلانی را یاد گرفته بودند. از پله‌ها بالا و پایین می‌رفتند ولی کمتر شده بود و به‌عنوان هیجان کاذب از آن استفاده نمی‌کردند؛ به‌عنوان یک امر خوب لذت بخشی نگاهش می‌کردند که باید عاقلانه با آن رفتار کرد و به‌عنوان بازی آن را انتخاب نمی‌کردند. مهم این است که ما اگر بخواهیم ریسک بچه‌های برون‌گرا را کمتر کنیم، آن‌ها را تقبیح

نکنیم؛ یعنی نگوییم: «مگر دیوانه شدی! دست نزن! نکن!» آن‌ها را تقبیح نکنیم. مادران لطیف و درون‌گرا این حالت را بیشتر نسبت به فرزندان‌شان دارند. خصوصاً در پسرها که حالت ریسک‌پذیریشان قوی‌تر است، شدت بیشتری پیدا می‌کند. مهم این است که به تناسب فرزند درون‌گرا و برون‌گرا، به شکل ملموس و محسوس آموزش بدهیم و قدرت تفکر را در آن‌ها بالا ببریم. لازم است اموری که بلد نیست را یاد بگیرد و بفهمد؛ یعنی از راه تجربهٔ موضوعات ساده و با خطرات کمتر، مطلب‌هایی که مهم‌تر است را یاد بگیرد.

(من احتمال می‌دهم بعضی از دوستان دوست داشتند این بچهٔ زیر یک‌سال ما را که از ابتدای جلسه در آغوش من بود، ببینند که الآن خوابش برده و دارد خروپف می‌کند. با خودشان می‌گویند: «وای! بچهٔ به این آرامی چقدر خواستنی و دوست‌داشتنی است.» درست است بچهٔ ما خیلی آرام و خوب و دلخواه است اما مهم این است که در مقابل گریه‌های بچه‌ها مضطرب نشویم. احتمال می‌دادم این بچه آن قدر بی‌قرار شود که من تبلت را در دستم بگیرم و دور این اتاق بچرخم و هم‌زمان چهره‌ام را تغییر دهم تا بچه بخندد و در همین حین حرفم را هم بزنم؛ ولی الآن که خوابیده یک پتو روی خودش انداختم و یک پتو روی سرش، یا به اصطلاح ملاجش، انداختم که گرمای مضاعف دهد و خوابش سنگین‌تر شود. چون این صدای خِسِ خِسی که می‌شنوید، به علت حساسیت سینوس‌هایش است و ان‌شاءالله تا مادرش بیاید، بخوابد. سلامتی و عاقبت بخیری فرزندانمان که ان‌شاءالله مثل فرزندان حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) در رکاب و جان فدای امام زمان‌شان باشند صلوات.)

در ادامه بحث متذکر می‌شوم لازم است ما برای فرزند برون‌گرایمان زمینهٔ آشکار کردن برون‌گرایی را فراهم می‌کنیم؛ ولی قرار است مهارت درون‌گرایی را نیز یاد دهیم. چه کار کنیم؟ آموزش می‌دهیم دو نفری با هم کتاب بخوانیم؛ یعنی برای این فرزند که می‌خواهد مدام بدود، اجازه می‌دهیم خوب بدود. سپس یک فرصت فراهم می‌کنیم. به او می‌گوییم: «بیا این کتاب را بخوان. بیا عکس‌هایش را با هم ببینیم.» به این ترتیب از تنهایی هم لذت می‌برد. مثلاً برون‌گراها روی دیوار نقاشی خواهند کشید و بچه‌های درون‌گرا روی کاغذ. درون‌گراها معمولاً یک جای کوچک و محدود نقاشی می‌کنند؛ چون روحیه‌هایشان با هم متفاوت است. مهم است فرزندان یاد بگیرد که از فعالیت‌های درون‌گرایی هم لذت ببرد. مثلاً شما به اتاق رفتید و می‌خواهید نماز بخوانید. به شما می‌گوید: «مامان! چرا به

اتاق رفتی؟» می‌گویید: «می‌خواهم با خدا حرف بزنم.» می‌گوید: «به خدا چه بگوییم؟» دانه دانه حرف‌ها را بگویید و پشت سرتان تکرار کند. اول باید نماز دو نفره یاد بگیرد و بعد کم‌کم او را با نماز جماعت آشنا کنید. خوشبختانه اکنون بعضی از مساجد را باز کرده‌اند. حتماً فرزندان را با رعایت پروتکل بهداشتی به مسجد ببرید. سپس کم‌کم به او یاد بدهید که تنهایی هم از نماز خواندن لذت ببرد. اول جماعت بعد انفرادی.

بحث لیلی ماندن و لیلی بودن برمی‌گردد به مباحث هنرهای ناب زنانه که یک بانو هر چقدر فرزندان بیشتری دارد، انس و محبت با همسرش بیشتر می‌شود؛ چون سرمایه‌گذاری و عمر زندگی مشترکشان بیشتر شده است. مثل اشیاء قیمتی که هرچقدر از عمر یک شیء می‌گذرد با ارزش‌تر و قیمتی‌تر می‌شود، مثل طلا و ظرف‌های عتیقه. چون زمان گذشته، قیمتی‌تر شده است؛ ولی وسایل کم‌ارزش هرچه از عمرش بگذرد، فرسوده‌تر می‌شود. زندگی مشترک هرچقدر از عمر مشترکش می‌گذرد، قیمتی‌تر می‌شود. پس یک بانو هرچه تعداد فرزندانش بیشتر باشد و از عمر زندگی مشترکش می‌گذرد باید میزان قدرت طنازی و دلبری و دل‌ربایی برای همسرش بیشتر شود. آن هم با چشم‌گفتن بی‌چون و چرا در غیر مسیر عصیان حضرت حق و همدلی و همراهی با همسر از طریق تأیید و تحسین مناسب او. هرزمان مباحث من‌او را گفتیم، آنجا این مباحث را خواهیم گفت. من‌او یعنی من خدا همسر. قبل از اینکه عاشق همسر باشم، یک عشق نخستین دارم و آن عشق به حضرت حق جل‌وعلا است که به عشق او به همسر و بعد به بقیه عاشقی خواهم کرد.

پرسش و پاسخ

سؤال اول: دخترم چهارساله است. سر پدر و مادرم جیغ می‌زند و دستور می‌دهد و هرچقدر اخم می‌کنم، فایده ندارد. گاهی تهدیدش می‌کنم که الآن خانه خودمان می‌رویم. فایده ندارد. با پدرش یا خانواده پدرش و بقیه خیلی خوب برخورد می‌کند. به‌طوری که بقیه فامیل فکر می‌کنند بچهٔ مظلومی است. به‌علت گردن‌درد و کم‌دردم، هفته‌ای سه‌روز خانهٔ مادرم می‌روم. تک نوه و تک فرزند است. البته به مادرم گفتم کمتر لوسش کند. مادرم هم تقریباً حرف مرا گوش می‌کند. امکان آوردن بچهٔ دیگری اصلاً ندارم.

پاسخ: اکنون که شما امکان به دنیا آوردن فرزند دیگری ندارید، والد تک فرزند هستید و خیلی مهم است مهارت‌های دوری از لوس کردن و خودخواهی را یاد بگیرید. خودتان می‌گویید: «خانه مادر همسر لوس نیست! خانه مادرم لوس است!» این دو چه فرقی می‌کند؟ نصف جواب در سؤال هست. خودتان گفتید: «دختر شما تک فرزند و تک نوه است.» مادر شما زیادی حسب دل دخترتان راه می‌رود. اگر شما قرار است هفته‌ای سه روز خانه مادرتان باشید برای رضای خدا حتماً پیش یک مشاور کودک بروید و پروتکل بنویسید یا کتاب تربیت فرزند، احمد اخوت، برای مؤسسه قرآن و عترت دانشگاه تهران را دقیق بخوانید. قانون اساسی برای پدر و مادرتان بنویسید که من مجبورم پیش شما باشم. از شما خواهش می‌کنم این‌ها را رعایت کنید؛ وگرنه مجبور می‌شوم در خانه بمانم و ممکن است لازم باشد در خانه پرستار بگیرم. مانند glandani که اگر زیاد آب ببیند، می‌میرد؛ اگر زیاد به کودک محبت کنید، لوس، نتر، بداخلاق و بدرفتار می‌شود. کاملاً عقلش می‌رسد؛ یعنی می‌داند که کجا لوس‌بازیش طرفدار دارد و کجا لوس‌بازی درنیآورد که خریدار ندارد. در این موقعیت خیلی مهم است که شما در اتاقی که تاریک نباشد پنج دقیقه او را بگذارید و به او بگویید: «پنج دقیقه هرچی دلت می‌خواهد جیغ بزنی!» بعد بیاید بیرون. این شیوه‌های تنبیه را داریم. خیلی مهم است که پدر و مادر شما این قوانین را رعایت کنند.

سؤال دوم: پسر هشت سال ونیمه دارم. مسئولیت‌پذیر نیست. زیر بار انجام تکالیف نمی‌رود. فراموش می‌کند. عادت کرده به او تذکر بدهم. حتی شده ساعت کلاس آنلاینش را از دست داده است. حس می‌کنم دچار اضطراب شده است؛ چون مدام یک لبه لباسش را می‌جود. یک سؤال کلی اینکه چطور می‌شود شرایط فرزندان و نیازهای آنها را فهمید. مثلاً وقتی بهانه‌گیری می‌کنند و نق می‌زنند. تسهیل‌گرها می‌گویند باید نیاز فرزندان را پیدا کرد.

پاسخ: فرزند شما احتمالاً هم‌اکنون یا کلاس دوم است یا سوم. این بچه آیا به اندازه‌ای که باید پای تبلت و کلاس و درس و مشق باشد، آیا تفریح هم دارد؟ چون ما مدام نق می‌زنیم، فرزندانمان هم نق می‌زنند. اینک فضای آنلاین کلاس‌ها طوری است که ما یک‌سره می‌گوییم نوشتی؟ انجام دادی؟ فرستادی؟ در روز یک بار خواهش می‌کنم این کار را برای خودتان بکنید. هرگاه نق زدید روی تخته وایت برد یک علامت بزنید. ببینید چقدر نق به جان این بچه می‌زنید؟ اگر مادرشوهرتان نه آن قدر

بلکه نصف این نق‌ها را می‌زد، قطعاً طلاق می‌گرفتید؛ ولی این بچه راهی ندارد. مجبور است با شما زندگی کند. خواهش می‌کنم نق‌زدن خودتان را کم کنید و هراندازه فرزند هشت سال و نیمه مجبور است پای درسش باشد، نه وقت خالص، را حساب کنید. هر نقی که سرش می‌زنید هم جزء ساعت‌های اضطراب او حساب می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر قرار است در فضای مجازی چهل دقیقه باشد، با غرها و نق‌های من سه ساعت شده است. مثلاً پای تلویزیون و کارتون و بازی نشسته، با نق و نق‌پوستتان را می‌کند تا تکالیفش را بنویسد؛ تمام این‌ها جزء کلاس او حساب می‌شود؛ مثل شب امتحان. شما هیچ کاری نمی‌توانی انجام بدهی. درس هم نمی‌خواند. همه جزء برنامه اضطرابی او حساب می‌شود.

ابتدا خواهش می‌کنم کرونایراسی را کنار بگذارید. در کشور آلمان ماسک‌زدن بچه‌های زیر نه سال ممنوع اعلام شده است. حالا ما به‌علت گفته حضرت آقا به دیده منت ماسک می‌زنیم و معتقدیم چون به امر الهی داریم عمل می‌کنیم، اگر ضرری هم داشته باشد خداوند آن را بر می‌دارد؛ ولی دچار هراس بی‌خود نشویم. در حال حاضر پزشکان دنیا اعلام می‌کنند که ماسک یا این شستن‌هایی که در ابتدای کار بود، نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد. سطح ایمنی خودتان را با غذاها و داروهای سنتی بالا ببرید. اگر خودتان مبتلا شدید، به‌راحتی قابل درمان است و خیلی از شما خوبان خودتان و خانواده‌هایتان کرونا گرفتید و خوب شدید و بعضی‌ها هم عمرشان به پایان رسید. قرار است شما کرونا را یک آنفولانزای حاد تلقی کنید نه بیشتر. هر سال ما بیماری‌های خیلی عجیب و غریب‌تر هم داریم؛

نکته بعد اینکه لازم است فرزندتان نصف وقتی که باید به تکالیفش بپردازد، تفریح خالص انجام دهد؛ یعنی مثلاً فرزندتان قرار است با فاصله ایمنی تلویزیون تماشا کند و خوراکی بخورد. روی آن ملحفه‌ای که گفتیم شهربازی است، بنشیند و هر بازی‌ای که دلش بخواهد انجام دهد. جیغ بزند، سروصدا کند، مقدار زیادی از خوراکی دلخواهش را بخورد و فوتبالش را هم بازی کند. هیچ‌کس به او نگوید که تکالیفت را نوشتی؟ عکسش را گرفتی؟ ویدیو را برای معلمت ارسال کردی؟ یعنی هیچ‌کس با او حرفی نزند و کاملاً تفریح کند، خالص. فرزند شما بیشتر از همه نیاز دارد: ۱- بازی کند ۲- نق‌نشنود، تا از اضطرابش کم شود.

سؤال سوم: دخترم یک سال است ازدواج کرده و همسرش تا حالا از طرف خانواده‌اش، مخصوصاً مادرش، نه نشنیده است. مدام می‌گوید که دخترم هم همین طور رفتار کند و توقع هم دارد. با اینکه بعضی از خواسته‌هایش غیر منطقی است ولی انتظار دارد و می‌گوید چون پسر است باید با او اینطور رفتار کنید و همیشه به او چشم بگویید و نظرش را لحاظ کنید. دخترم بسیار درون‌گراست. چطور باید با او رفتار کند؟ آیا از مادرشوهرش کمک بگیرد یا به مشاوره مراجعه کند؟

پاسخ: قطعاً پیش یک مشاور خداترس و دل‌سوز و عاقل بروید و شما خودتان باید جزء کسانی باشید که همراه دخترتان به پیش مشاور بروید؛ چون شما بالاخره بخواهید یا نخواهید دردل‌های او را می‌بینید و می‌شنوید. داماد یکم لوس تشریف دارد. باید شما قبل از ازدواج این را متوجه می‌شدید و اگر متوجه می‌شدید، باید یک‌سری پروتکل‌هایی را تنظیم می‌کردید و مهارت‌هایی را یاد می‌گرفتید. حالا این‌ها به تعویق افتاده و اکنون در موقعیتی که هستید، چشم گفتن به همسر و همراهی کردن با جان دل خیلی مهم است. رعایت قانون شش به‌اضافه یک یعنی درمهارت‌های همسررداری می‌گوییم: «سکوت به موقع و حرف زدن به موقع.» اگر این حرف‌زدن همراه با سکوت به‌موقع و به‌جا نباشد، تبدیل به خشم‌های درونی و بیماری‌های روانی و آسیب‌زا می‌شود. لازمه‌اش این است که وقتی که همسر گرسنه نیست و فکرش مشغول نیست و ذهن و فکرش خسته نیست، با او حرف بزنید. دختر شما چون درون‌گراست، لازم است حرف‌هایش را بنویسد. حتی شده پنج بار با خودش تکرار کند تا کاملاً بر خودش مسلط شود. سپس با گفتن شش خوبی، یک انتقاد کنید و بگویید: «وقتی تو این طور می‌گویی و از من این طور می‌خواهی، حال من بد است. این بلا سر دل من می‌آید.» پاییز دلش را برای همسرش توضیح دهد. تلاوت سوره مزمل هم می‌تواند خیلی به آن‌ها کمک کند.

سؤال چهارم: دختر شانزده ساله‌ام نمی‌تواند دوست هم سن و سال خودش را انتخاب کند. از وقتی که مدرسه رفت هم همین‌طور بود. نهایتش یک دوست داشت؛ اما از یک طرف حاضر جواب و طوفانی است، بسیار حرف می‌زند و به‌قول خودش می‌خواهد از حقش دفاع کند. دوست دارد با سن بالاتر از خودش دوست شود. دختر من درون‌گراست یا برون‌گرا؟

پاسخ: دختر شما برون گراست ولی احتمالاً شما یا پدرش درون گرای شدید هستید که می‌خواهد برخلاف شما رفتار کند. این سن بلوغ اوست. خیلی ببخشید! حس می‌کند شما یا پدرش یا هر دویتان توسری خور شدید یا...؛ یعنی فکر می‌کند شما از حق خودتان نمی‌توانید دفاع کنید. لاقلاً خودم از حق خودم دفاع کنم. برای همین نیاز دارد که خودش را بزرگ‌تر از آن حدی که هست نشان دهد و معمولاً با دوستانی می‌چرخد و رفیق می‌شود که از خودش بزرگ‌تر هستند. با این ویژگی شما باید مهارت‌های برون‌گرایی را یاد بگیرید. هراندازه مهارت‌های برون‌گرایی شما بیشتر شود، قدرت شما بهتر و بیشتر خواهد بود برای اینکه بتوانید با دخترتان رفتار کنید و دخترتان را دچار آسیب نکنید. دیگر اینکه مهارت‌های دفاع از حق خویشتن را بدون توهین و تحقیر یاد بگیرید. دختر شما نیاز دارد این مهارت‌ها را یاد بگیرد. کتاب *دنیای نوجوان* از مرحوم دکتر شرفی و تربیت دختران دکتر قائمی را استفاده کنید.

امروز روز اعمال ام‌داوود هست. ام‌داوود مادری است که به امام صادق (ع) شیر داده و مادر رضاعی حضرت هستند. داوود برادر هم‌شیر امام صادق (ع) است. حکومت غاصب بنی عباس او را دستگیر کرده و مادر از او رد و نشان می‌خواهد و خدمت امام می‌آیند. مادر پاک‌دامن و مؤمنی است و از حضرت می‌خواهد که راهی نشان دهد تا از داوود خبری به‌دست آورد. حضرت به او می‌فرماید این سه روز را روزه بگیر و این دستورات خاص و تلاوت‌ها و دعاها را یاد می‌دهد. این سنت جعفری است. در حال حاضر شیعیان به غربت دچار هستند و به غیبت امامشان عادت کردند. توصیه می‌شود این اعمال را انجام دهند. دوستانی که عذر شرعی دارند، هر مقدار که می‌توانند انجام دهند. نماز چهار رکعتی برای رفع هم و غم، غسل، نماز حضرت سلمان و بقیه اعمال که در *مفاتیح‌الجنان* آمده است.

اللهم مجل لولیکم الفرج بحق زینبہ الکبری

تهیه و تنظیم: گروه همگرام کودک